

«به نام خدا»

جزوه ادبیات و ادبیات تکمیلی

ادبیات:

ستایش

درس ۱

درس ۲

درس ۳

درس ۴

دستور زبان:

تشبیه

ارکان تشبیه

استعاره

جناس

انواع جناس

تشخیص

تکرار

واج آرایی

تضاد

مراعات نظیر

تلمیح

گروه اسمی:

وابسته ها

ادبیات تکمیلی:

صفحه ۱۵

صفحه ۱۶

صفحه ۱۷

صفحه ۱۸

صفحه ۱۹

صفحه ۲۰

صفحه ۲۵

صفحه ۳۳

صفحه ۳۹

صفحه ۴۲

صفحه ۴۶

صفحه ۵۰

صفحه ۵۱

صفحه ۵۲

صفحه ۵۳

صفحه ۵۹

ستایش (ص ۱۰)

۱. به نام خداوند خالق جان و اندیشه آغاز میکنم که تفکر ما از این بالاتر نمی رود
۲. خداوند صاحب نام و صاحب جایگاه
- خداوند روزی دهنده و راهنما
۳. خداوند آفریننده زحل و آسمان چرخان
- روشن کننده ماه و زهره و خورشید
۴. با چشم هایت آفریننده را نمی بینی پس دو چشمت را ادیت نکن
۵. تفکر انسان هم به او نمی رسد زیرا او بالاتر از نام و جایگاهش است
۶. هیچکس نمی تواند آنگونه که شایسته خداست او را عبادت کند پس باید در عبادت اراده جدی داشت

نکات:

میان بستن یا کمر بستن = کنایه از اراده قوی

درس ۱ (ص ۱۳)

۱. صبح روز اول بهار رفتن به صحرا و دیدن نشانه های بهار دلنشین است
۲. هستی وسیله آگاه شدن انسانی است که صاحب عاطفه است کسی که به وجود خدا اعتراف نمی کند احساسات ندارد
۳. این همه تصویر شگفت انگیز در هستی وجود دارد هر کسی تفکر نکند مثل نقش روی دیوار بی ارزش است
۴. همه هستی ذکر خدا را می گویند اما هر شنونده ای این اسرار را نمی فهمد
۵. خبرداری پرندگان وقت سحر می گویند ای انسان غافل از خواب جهالت بیدار شو؟
۶. تا کی مثل گل بنفشه غافل خواهی بود؟ حیف است که تو خوابیده ای و گل نرگس بیدار است
۷. چه کسی می تواند از چوب میوه رنگارنگ بدهد؟ یا چه کسی بلد است که از خار، گل زیبا برویاند

۸. عقل از خوشه طلایی انگور شگفت زده می شود و فهم انسان از درک انار که مثل ظرف یاقوت است ناتوان است

۹. آن خدایی پاک و بی عیب است که با اراده قدرتمندش ماه و خورشید و شبانه روزش را در اختیار دارد

۱۰. تا روز قیامت همه از کرم و رحمت خدا حرف میزنند اما یک هزارمش هم گفته نمی شود

۱۱. ای خدا نعمت تو قابل شمارش نیست انسان شکرگزار هیچوقت نمیتواند بخشش های تو را شکر کند

۱۲. ای سعدی انسان های درست کار به خوشبختی رسیدند پس تو هم درست کار باش که بار کج به منزل نمی رسد

نکات:

تنبیه = آگاه ساختن	إنعام = بخشش ها
حَقّه = ظرف جواهرات	أنعام = چارپایان
مُسَخَّر = تسخیر شده	كج رفتار = بد رفتار

درس ۲ (ص ۱۷)

نکات:

نهر = رود	نباتات = گیاهان	میغ = ابر	صنع = آفرینش
قوس قزح = رنگین کمان	بساط = فرش	جوانب = اطراف	دیبا = پارچه ابریشمی

هر یکی را آنچه به کار باید، داد = به هر کسی آن چیزی را که نیاز داشت داد

چون = چگونه قندیل = فانوس

مَلک = فرشته مُلک = فرمانروایی مَلک = دارایی

سریرمَلک پادشاهی = تخت پادشاهی قصر

معرفت = شناخت تماشا کنی = گردش کنی

بیرون آبی = بمیری مدهوش و متحیر = حیران و سرگشته

مسیر اربعینی ها = مُشایه

شعر خوانی (ص ۲۲)

۱. تا کی به دور خود پیله می بافی
۲. این سوال را مرغ از سر تنبلی از کرم پرسید
۳. تا کی در تنهایی گوشه گیری
۴. تا کی در زندان تنت اسیری
۵. کرم پاسخ داد در فکر رها شدنم
۶. به همین دلیل خمیده و تنها نشسته ام
۷. همسن و سال های من پروانه شدند
۸. از این قفس پریدن و دیدنی شدن
۹. در زندان و تنهایی هستم تا با مرگ رها شوم
۱۰. یا اینکه برای پرواز کردن بال در بیاورم
۱۱. برای تو چه شده ای مرغ خانگی
۱۲. که تلاش نمی کنی و بال و پر نمیزنی

نکات

فروتنی : تنبلی

تنی : می تنی : می بافی

رستن : رها شدن : وار هیدن

حبس : زندان

درس سوم (ص ۲۵)

اگر آینه تصویر تو را به درستی نشان دهد به جای شکستن آینه خودت را
اصلاح کن

مفهوم: انتقاد پذیری

کار و شایستگی (ص ۲۶)

۱. جوانی زمان کار کردن و نشان دادن شایستگی هاست نه زمان خود پسندی و غرور
۲. اگر جواهر را از دست دادی از کجا پیدا می کنی؟ کالای جوانی در بازار نیست
۳. قدر عمرت را بدان و فقط به دنبال حقیقت باش زیرا فرصت جوانی فقط یکبار است و تکراری ندارد
۴. از راه راست منحرف نشو وقتی در هست نیازی بالا رفتن از دیوار نیست
۵. از انسان های آزاده صبوری و تلاش کردن را یاد بگیر زیرا آموختن چیزی ننگ نیست
۶. تا زمانیکه جوانی و قلبت همچون آئینه و زنگار گناه آن را نگرفته با چشم بصیرت و آگاهی در خودت نگاه کن
۷. دانه ها و خوشه ها کم کم خروار می شوند هیچ خوشه ای از اول خروار نبوده است
۸. همه کار روزگار پند و نصیحت کردن است اما حیف که انسان هوشیار نیست

حکایت (ص ۲۹)

نکات:

خسرو: پادشاه
موسم: زمان
فرتوتی: ناتوانی
نشاندن: کاشتن

درس ۴ (ص ۳۰)

دیدار یار می دانی چه ذوقی دارد؟
مانند ابری که در بیابان بر تشنه ای
می بارد

نکات:

مصاحبت: هم نشینی

شکیبا: صبور

دیدار یار می دانی چه ذوقی دارد؟
مانند ابری که در بیابان بر تشنه ای
می بارد

مصائب: جمع مصیبت ها : بدبختی ها

درس ۴ (ص ۳۱)

مار بد جان آدم سالم را می گیرد اما یار بد انسان را به آتش جهنم می برد

نکات:

لاف: ادعای گزاف

درس ۴ (ص ۳۲)

۱. با انسان های بد نشست و برخاست نکن حتی اگر پاک باشی تو را آلوده
می کنند

۲. آفتاب با اینکه روشن و درخشنده است تیکه ای ابر او را می پوشاند

۳. پسر نوح با بدان نشست خاندانش را فراموش کرد

۴. سگ اصحاب کهف چند روزی با انسان های خوب رفت و مثل مردم شد

نکات:

طریقت: راه و روش

طبیعت: ذات

دستور زبان

تشبیه

تشبیه، در مانند کردن چیزی است به چیزی دیگر. اید دو چیز را که در واقع به یکدیگر شبیه نیستند یا شباهتی آشکارا ندارند را، به هم مانند کنیم. در تشبیه، نویسنده یا شاعر شباهتی را ادعا و برقرار یا آشکار می‌کند؛ بنابراین، تشبیه جمله‌ای است که تمام ارکان تشبیه را داشته باشد. در جمله «سگ مانند شغال است» چون جمله مخیل نیست و در عالم واقع هم سگ و شغال از یک گونه‌اند، تشبیهی روی نداده است. اما جمله تشبیهی جمله‌ای است که به ظاهر درست نمی‌نماید، و باعث اعجاب می‌شود و کسی در دید منطقی به آن باور ندارد.

ارکان تشبیه

تشبیه را به چهار رکن: مشبه، مشبه‌به، ادات تشبیه و وجه شبه تقسیم کرده‌اند که مشبه و مشبه‌به دو رکن اصلی تشبیه به شمار می‌آیند.

۱. مشبه: کلمه‌ای است که آن را به چیز دیگر مانند کرده‌اند. یا کلمه‌ای است که چیزی به آن مانند شده است.

۲. مشبه به: چیزی که مشبه، به آن مانند شده را مشبه‌به می‌گویند.

۳. ادات تشبیه: به اداتی که نشانگر تشبیه هستند، ادات تشبیه گفته می‌شود. پرکاربردترین این ادات عبارت‌اند از: مانند، مثل، همانند، به‌سان، چون، چو، به کردار، پنداری، گویی، به رنگ، به شکل، و...

۴. وجه شبه: به امر ادعایی که ارتباط مشبه و مشبه‌به را نشان می‌دهد و نحوه مانندگی آن‌ها را نشان می‌دهد، وجه شبه می‌گویند.

استعاره

استعاره یا مانندگویی یک روش است به‌معنای به‌کار بردن یک واژه، عبارت، یا جمله به‌جای چیز دیگری بر اساس شباهت بین آنها. استعاره نامیدن چیزی است به نامی جز نام اصلی‌اش، هنگامی که جای آن چیز را گرفته باشد.

جناس

یکسانی و همسانی دو یا چند واژه در واج‌های سازنده را گویند، اگر معنی متفاوتی داشته باشند. در دو کلمه هم‌جنس گاه جز معنی هیچ‌گونه تفاوتی ندارند و گاه علاوه بر معنی، در یک مصوت یا صامت با هم متفاوت‌اند. به دو کلمه هم‌جنس یا هم‌معنی که در یک مصراع یا بیت به کار می‌رود، ارکان جناس گویند. ارزش جناس به موسیقی و آهنگی است که در سخن می‌آفریند و زیبایی جناس در گرو پیوندی است که با معنی سخن دارد. جناس در شعر

و نیز در نثر به کار می‌رود. جناس تام یکسانی دو واژه در تعداد و ترتیب واج‌هاست؛ جناس تام بر موسیقی درونی مصراع یا جمله می‌افزاید؛ مانند:

بردوخته‌ام دیده چو باز از همه عالم تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است

در این مثال واژه « باز » دو بار به کار رفته است؛ باز اول به معنی پرنده شکاری و باز دوم به معنی گشاده است.

انواع جناس

جناس ناقص حرکتی: یکسانی دو یا چند واژه در صامت‌ها و اختلاف آن‌ها در مصوت‌های کوتاه است. تکرار صامت‌ها، موسیقی درونی مصراع را پدید می‌آورد؛ مانند:

شکر کند چرخ فلک، از مَلک و مُلک و مَلِک کز کرم و بخشش او، روشن و بخشنده شدم
در بیت بالا، سه واژه « مَلِک، مُلک، مَلک » به کار رفته‌اند، صامت‌های هر سه واژه یکسان اما مصوت‌های کوتاه آنان و همچنان معنی شان با هم متفاوت است.

جناس ناقص اختلافی: اختلاف دو کلمه در حرف اول، وسط یا آخر است. جناس میان دو واژه آن‌گاه جناس ناقص خوانده می‌شوند که اختلاف آن‌ها بیش از یک حرف نباشد. برای نمونه:

بدان گه که خیزد خروش خروس ز درگاه برخاست آوای کوس

در این مثال، دو کلمه «خروش» و «خروس» در کنار هم آمده‌اند، آخرین صامت دو کلمه با هم متفاوت است. هماهنگی این دو واژه در بقیه صامت‌ها و مصوت‌ها و هماهنگی حرف اول آن‌ها با «خیزد» از عوامل آفرینش موسیقی در مصراع اول است. این جناس در کتب سنتی، به تفکیک اختلاف در حرف اول، وسط و آخر، جناس مضارع، لاحق و مطرف نامیده می‌شده است.

جناس ناقص افزایشی: اختلاف دو واژه است در معنی و تعداد حروف، این نوع جناس در کتب سنتی جناس زاید یا مذیل نامیده می‌شده است. در جناس ناقص افزایشی، افزایش ممکن است در حرف اول، وسط و آخر رخ دهد. مانند:

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند همدم گل نمی‌شود، یاد سمن نمی‌کند

در این بیت، واژه «چمان» یک حرف بیشتر از «چمن» دارد. این حرف در وسط آن افزوده شده است. همسانی سه صامت دیگر در این دو واژه و همراهی چمان و چمن با کلمه «چرا» در آفرینش موسیقی درونی نقش داشته است.

جناس تام: آن است که دو کلمه در بیتی بیاید در خط و تلفظ یکسان باشند، اما دو معنی متفاوت داشته باشند. مانند: شیر (به معنی شیر خوردنی، شیر حیوان، شیر آب).

« بهرام گه گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت ». گور اول به معنی گورخر و گور دوم به معنی قبر است

انواع دیگری هم وجود دارند... اما همین ها کافی هستن

تشخیص (شخصیت بخشی)

نسبت دادن اعمال و رفتار انسانی به غیر انسان را تشخیص می گویند
مثال:

ابر از شوق می خندد بدین سان قاه قاه
که عمل خندیدن که رفتار انسانی است به ابر نسبت داده شده است.

تکرار

به معنی دوباره یا چندباره آوردن واژه‌ای است، به گونه‌ای که بتواند بر موسیقی درونی بیفزاید و تأثیر سخن را بیشتر سازد. مثال :

ای هیچ برای هیچ بر هیچ مپیچ دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ

واج آرایی

واج آرایی به طور ساده یعنی تکرار یک حرف در یک متن که با آوای خوش خوانده شود
مثال:

شب شنفتست مناجات علی جوشش چشمه ی عشق ازلی
واژه ی (ش) خیلی تکرار شده

تضاد

تضاد از آرایه‌های ادبی است و به معنی آوردن دو کلمه با معنی متضاد است

بیت زیر از سعدی نمونه‌ای از تضاد در ادب فارسی است

که من مستی و مستوری ندانم بگویم تا بداند دشمن و دوست

مراعات نظیر

مراعات نظیر (یا همان شبکه معنایی) ، یعنی کلماتی که یک جور به هم دیگر ارتباطی دارند ، مثل : چراغ و نور - یا مثل ناامیدی و امید.
حالا به بیت زیر دقت کنید:

{نعمتت} بار خدایا ز عدد بیرون است شکر {انعام} تو هرگز نکند {شکر گذار}
اگر به عبارت های درون آولاد دقت کنید می فهمید که این کلمات به یکدیگر ارتباط دارند، پس این شعر، از نوع مراعات نظیر است.

مثالی دیگر:

کبوتر بچه ای با شوق پرواز به جرئت کرد روزی بال و پر باز.

تلمیح

تلمیح به این معنی است که در شعر به داستانی یا آیه ای از قرآن اشاره شود که معروف است و همه آن را شنیده اند

گروه اسمی

وابسته ها

اسم به عنوان هسته گروه، وابسته هایی دارد. این نوع از وابسته ها اگر پیش از اسم آورده شوند و مفاهیمی چون اشاره، شمارش، پرسش، تعجب و... را بیان کنند به آنها وابسته های (پیشین) میگویند و اگر پس از اسم به کار روند و ویژگیهای اسم را بازگو کنند، آنها را وابسته ها (پسین) می نامند.

اگر (-) داشت هسته و اگر نداشت کلمه آخر جمله یا بیت هسته است.

اگر با تر معنی گرفت صفت بیانی و اگر معنی نگرفت مضاف الیه است.

صفت بیانی و مضاف الیه وابسته پسین هستند.

صفات مبهم = هر ، همه ، چیز و

ادبیات تکمیلی

صفحه ۱۵

جان = روح خردبخشی = قوه عاقله

خرد، چشم جان است؛ چون بنگری تو بی چشم، شادان، جهان نسپری
اگر خوب دقت و تامل کنی متوجه می شوی خرد انسان همانند چشمی برای روح انسان
است.

صفحه ۱۶

۱. کسی که داناست و به آن تکیه می کند تواناست ولی کسی که پولدار است الزاما دانا
نیست

۲. زمانی که می توانستم نمی دانستم باید چه کار کنم چه سودی دارد؟ و زمانی که می
دانستم دیگر نمی توانستم

صفحه ۱۷

۱. وقتی که اکوان دیو رستم را دید در گوشه ای خوابیده به سرت خودش را به او رساند

صفحه ۱۸

۱. نزدیک رستم که شد او را از زمین بلند کرد

۲. رستم تا بیدار شد بسیار غمگین و بی تاب بود و ذهن منطقی او تبدیل به ذهنی
جنگجویانه شد.

۳. تا رستم به خودش آمد اکوان به او گفت ای درشت هیکل.

۴. آرزویی کن که تو را از آسمان به سمت کجا بیندازم.

۵. به سوی دریا بیندازمت یا به سمت کوه؟ کجا دوست داری بیندازمت دور از مردم؟

۶. هنگامی که رستم به حرف های دیو دقت کرد دید که خواست، خواست دیو بدکار و
نامبارک است.

۷. اگر دیو من را به سمت کوه بیندازد بدن و استخوانم آسیب می بیند و م می میرم.

۸. بهتر ان است که مرا به سمت دریا بیندازد تا اگر مردم کفتم از جنس ماهیان باشد.

۹. رستم پاسخ داد که یکی از علمای چین در این باره مثلی زده است.

۱۰. که هر کس در آب بمیرد به بهشت می رود و روح او فرشتگان را نخواهد دید.

۱۱. یک جوری به خواری به خواری بیندازدش که دیگر به دنیای دیگری نرود.

۱۲. پس من را به سمت کوهستان بینداز تا با ببر ها و شیر ها زور آزمایی کنم.

۱۳. هنگامی که اکوان دیو این صحبت ها را شنید به سمت دریا رفت و غرش کرد.
۱۴. گفت تو را به جایی خواهم انداخت که در هر دو جهان مخفیگاه نداشته باشی و عذاب بکشی.
۱۵. بنابراین رستم را به دریای عمیق پرتاب کرد تا در دریا بمیرد و کفتش از جنس ماهیان دریا شود.

صفحه ۱۹

۱۶. به محض اینکه رستم از آسمان به دریا افتاد به سرعت شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید.
۱۷. تمساح ها وقتی به سمت رستم حمله کردند از قدرت دست و پنجه او بیچاره و درمانده شدند.
۱۸. رستم با پا و دست چپ شنا می کرد و با دست دیگر راه را از میان دشمن باز می کرد.
۱۹. در این راه لحظه ای هم آرامش و درنگ پیدا نکرد. وضعیت یک جنگجو همیشه این چنین است.
۲۰. با شجاعت و مردانگی خودش را از دریا به سمتی کشاند و به ساحل رسید و خشکی را دید.
۲۱. خداوند خالق را شکر کرد که بنده خود را از بلا نجات داده است.
۲۲. خیالش که راحت شد کمربند را باز کرد و لباس پوست ببری اش را نزدیک چشمه قرار داد.
۲۳. هنگامی که طناب و سلاحش خشک شد، رستم خشمگینانه زره خود را پوشید.
۲۴. بعد از این به همان چشمه آمد که خوابیده بود و دیو بد ذات را دید و عصبانی شد.

صفحه ۲۰

۱. رستم برگشت اکوان دوباره او را دید و مجدد با هم دیدار کردند و اکوان به رستم گفت از جنگ با من سیر نشدی؟
۲. حالا که از دریا و تمساح ها نجات پیدا کردی باز هم با خشم به پشت برگشتی تا با من بجنگی؟
۳. رستم نیرومند و چالاک وقتی که این حرف ها را شنید مثل یک شیر جنگجو فریاد زد

۴. تسمه خودش را باز کرد به سمت دیو انداخت و کمر یدو افتاد در تسمه و او را به سمت خود کشید

۵. رستم روی زین خودش را چرخاند و گرز خودش را بیرون کشید و مثل چکش آهنگران بر سر دیو کوبید

۶. همچون فیل مست بر سر دیو زد و سر مغز او از ضربه رستم مجروح شد

۷. رستم فوری خنجر تیز خود را بیرون کشید و به سرعت سر بزرگ دیو را برید

۸. خداوند را ستایش کرد که این پیروزی را در روز جنگ برای رستم کرد

۹. تو دیو را نمادی از انسان های بد بدان کسانی که خداشناس نیستند

۱۰. هر کسی که از انسانیت دور بشود باید او را جزو دیو ها بشماری

صفحه ۲۵

۱. یک نفر نشسته بود سر شاخه ی درختی و شاخه درخت را می برید. صاحب باغ دید

۲. گفت: اگر این مرد بدی میکند به من نمی کند بلکه به خود بدی می کند.

صفحه ۳۳

معنی ابیات مثنوی مولانا

وقتی که سنگ آسیا را می بینی که حرکت می کند بدان که دلیلش آب است

وقتی که می بینی خاک بلند شده بدان که دلیلش باد است

صفحه ۳۹

من دست از تلاش برای رسیدن به آرزوهایم بر نمی دارم تا زمانیکه به هدف خود برسم یا در این راه به محبوب خود می رسم یا جانم را از دست می دهم

صفحه ۴۲

۱. یک دوست مانند آینه ای است برای دوست خودش و به لحاظ روحی و روانی این دو دوست مثل هم اند

۲. دوست واقعی دوستی است که معایب دوست خود را مانند آئینه به حالت چهره به چهره نشان دهد

۳. نه این که مثل یک شانه با هزار زبان بدگویی پشت سرش معایبش را بگوید

۴. اگر دشمنت صادقانه مثل آئینه فحشت داد بهتر از دوستی است که خوبی ات را میگوید ولی دو رو است

صفحه ۴۶

۱. انسانیکه از گذشتن عمر و روزگار درس نگیرد این فرد از هیچ آموزگاری هیچ وقت درسی نمی آموزد

۲. اگر مرد جوانی برای کار کردن تنبل باشد روزگار از او بیزار خواهد شد

صفحه ۵۰

۱. جدانشدن از دوستان صمیمی و عزیز و گرامی سخت تر از فدا کردن جان است

۲. من به این علت غمگینم که هیچ دوستی ندارم که با او درد دل کنم

۳. پارچه روی کعبه که گرامی می دارند و می بوسند ارزش آن را چون ابریشمی است نمی بوسند

۴. بلکه با بودن و همنشینی با خانه خدا ناچار به عزیزی نشست و متبرک شد

۵. نباید رفیق ناباب باشی چرا که آن هم تو را ناباب به حساب می آورد

۶. جدانشدن از رفقای دو رو خیلی بهتر از آشنا شدن با آنها است

صفحه ۵۱

۱. هیچ شادی در این دنیا برتر از دیدار با دوستان نیست

۲. و هیچ ناراحتی و تلخی از جدایی از دوستان خوب تلخ تر نیست

۳. همنشینی و هم صحبتی با دوست ناباب مثل گیر افتادن در طناب دشمنی است که می خواهد با خنجر به تو آسیب برساند

۴. زیرا نشست و برخاست با کسی مانند خویش عمر را بیهوده از دست دادن است پس با بهتر از خودت دوست شو

۵. اگر فرشته ای با دیو و شیطان بنشیند مثل آنها وحشی گری را می آموزد

۶. همانطور ذات گرگ درنده است تو هم اگر با او باشی جز بدی چیز دیگری نمی آموزی

۷. اگر انسان نادان را به رفاقت برگزیدی خودت را به نادانی مشهور کردی

۸. از انسان دانایی خواستم که پندم دهد گفت با نادان دوستی نکن

۹. شنیدم که یک بزرگی گوسفندی را از چنگال و دندان گرگ آزاد کرد

۱۰. شب که شد رفت که سرش را ببرد گوسفند ناله کرد و گفت

۱۱. تو عاقبت من را از چنگ گرگ نجات دادی ولی آخر سر خودت گرگ بودی و کار گرگ را انجام دادی

۱۲. دشمن اگر برای دشمنی همه کارها را کند و به نتیجه نرسد از راه دوستی وارد می شود و کارهایی انجام می دهد که هیچ دشمنی این کار را نمی کند

صفحه ۵۲

روح و روان انسان بدون دوست پژمرده و با وجود دوستان خوب پرطراوت است.

صفحه ۵۳

رودکی بسیار اشعار با مفاهیم تقوا و پند و اندرز گفته است او که شاعری نابینا و با بصیرت بود

صفحه ۵۹

۱. در ابتدا تیر باران کردند ؛ درست مثل تگرگی که در بهار می بارد

۲. همه افرادی که تو نام میبری افراد سالم و خوبی اند و درود تو بر آنها

۳. اگرچه این پاسخ کمی گستاخانه است اما درست و واقعی است بیان حقیقت
(شفاف بودن) در ابتدا گستاخی به نظر می آید

پدیدآورندگان: سید حمید حیدریان، امیر عرشیا اسماعیلی، محمد حسین فتاحی